

نگاهی به بنای تاریخی رهاشده
در روستای خلج

اقامتگاه «صفوی»

سیده نعیمه زینبی - بنای قدیمی خلج به نام «اقامتگاه خلج» ثبت آثار ملی ایران شده و مربوط به عهد صفوی است. نشانی اش این است: «انتهای خیابان خلج، روستای خلج». این بنا با شماره ثبت ۹۲۴۸ در تاریخ ۲۴ تیر ۸۲ به فهرست آثار میراث فرهنگی ایران اضافه شده است؛ اقامتگاهی که سالهای سال است در پای کوه سیاه رها شده است و تنها دل خوشی اش، عبور گاهوبیگاه گردشگرانی است که گاهی به یادگار عکسی در کنارش می گیرند و از شکوه سالهای پیش و آنچه بر او رفته است، بی خبرند. اینجا از تابلویی که بگوید این اثر ثبتی است، خبری نیست.

بنای آرام و خسته

از بالا که روستا را نگاه می کنی، یک عمارت سنگی قدیمی در انتهای سمت چپ روستا می بینی؛ ساختمانی سنگی که تقریباً خارج از روستاست. سرطاقی های سنگی و دیوارهای باقی مانده از بنا، ما را به سال های دوری می برد که محل رفت و آمد و زندگی بوده است. همین که چنین بنایی در کنار این جاده قرار گرفته است، حکایت از قدمت زندگی در اینجا دارد.

از مشهد قدیم که پنج شش محله بیشتر نبود تا محل بنا که در کنار یکی از جاده های قدیمی نیشابور است، یک منزل است. مسافران در تاریکی هوا به آنجا می رسیدند و شب را می ماندند تا صبح دوباره راهی شوند.

حالا ما ایستاده ایم در کنار بنای سنگ چین شده قدیمی روستای خلج. از تمام بنا سقف های نیمه گنبدی و سردرهای طاقی شکلش بیش از همه جلب نظر می کند. سرطاقی ها حکایت از اتاق های زیاد در گذشته دارد. دیواره های نیمه مخروبه اش حکایت از امتداد داشتن آن ها دارد که حالا بخشی از آن نیست شده و بخش دیگری باقی مانده است. در وسعت، فضای پشت سرش که ختم به کوه ها و آسمان می شود، شبیه پیر جهان دیده ای است که بر جای ایستاده است تا دنیا را از زاویه نگاه خودش به تصویر بکشد؛ بنایی که شکوه و سقوط پادشاهان زیادی را به خود دیده است. آدم های زیادی با رنگ ها و عقاید مختلف آمده و رفته اند و او هنوز هست.

حالا آرام و خسته در انتهای جاده خلج نشسته است و دیگر از ابهت سال های دورش خبری نیست ولی همچنان دنیا را نظاره می کند و اگر بر ایمان حرف بزند، داستان های شنیدنی زیادی دارد.

مردم می گویند قصر

فاصله میان دیدن بنا در جاده و تصمیم برای اینکه از نزدیک سراغش را بگیریم، فقط چند دقیقه است. انگار در میانه یک عصر پاییزی این بنا، ما را به میهمانی خودش دعوت کرده است تا کمی از این انزوای تاریخی بیرون بیاید؛ سکوتی که سال هاست دامنش را گرفته است و غربتی که انگار پایانی ندارد. نزدیک برکه، بانویی در حال آب دادن گوسفند هایش است. در مورد بنا از او پرس و جو می کنیم. نگاه زن به سمت عمارت سنگی می چرخد و می گوید: «مردم به اینجا می گویند قصر. انگار در زمان های شاه عباسی اینجا اقامتگاه بین راهی بوده است. شاید شبیه هتل های الان. مردم وقتی به مسافرت می رفتند یا برمی گشتند، مدتی اینجا استراحت می کردند و بعد دوباره راهی می شدند.»

انگار حالا دیگر جزو آثار باستانی ثبت شده است و دیگر کسی نباید نگاه چپ به باقی مانده اقامتگاه شاه عباسی روستای خلج بکند. زهرآخام ادامه می دهد: «چند سال پیش که یکی از اهالی برای گسترش زمینش، قسمتی از آن را خراب کرد، جریمه اش کردند.»

خبری از زندگی نیست

حالا دیگر از صدای زنگ شترها و پای اسب ها خبری نیست. خبری از سروصدای بچه های مسافر نیست. صدای سکوت بیش از همه تجلی دارد. گاهی صدای هی هی چوپان ها را می شنوی و گاهی صدای زنگوله گوسفند ها را. گاهی هم سگی به دنبال خنکای سایه ای است تا دمی بیاساید. زهرآخام می گوید: «گاهی کوهنورد ها هم به اینجا می آیند و عکس می گیرند. کوه های خلج یک پاتوق همیشگی برای علاقه مندان کوه است. گاهی آدم هایی به میهمانی قصر می آیند تا در کنار یک بنای قدیمی، عکسی بگیرند و لذت ببرند. گاهی هم مهندسان معدن و سنگ شناسان که برای شناسایی معادن و سنگ ها پایشان به این منطقه باز شده است، به سراغ اقامتگاه شاه عباسی می آیند و از این مکان سنگی دیدن می کنند. تنها میهمانان اقامتگاه، حالا رهگذرانی هستند که به کوه ها یا به چشم طبیعت نگاه می کنند یا به چشم درآمد! در اینجا خبری از اتراق و استراحت و زندگی نیست.»

